

شیخ علی حزین در آینه شعرش

عبدالقادر جعفری*

حزین از خامهات خیزد سروش وادی ایمن تجلی طور می سازد نی آتش نواها را شخصیت و افکار و اندیشه‌های هر شاعری را در اوضاع اجتماعی و محیط زندگی او باید جستجو کرد؛ زیرا که او هر چه می‌سراید، آینه تمام‌نمای زندگی اجتماعی است. می‌دانیم حزین زیر نظارت پدر بزرگوارش تحصیلاتش را فراگرفت و با مکتب بزرگان عشق الهی و عرفان، چون سعدی شیرازی، حافظ شیرازی، سنایی غزنوی، عطار نیشابوری و مولوی خوگرفت و از همان اوان زندگی، رودکی‌وار شعر زمزمه می‌کرد و در میعادگاه بزرگان ادب آن روزگار، اشعار خود را می‌خواند و موجب استعجاب بزرگان می‌شد. درباره الهام گرفتن حزین از این زندگانی پرفراز و فرود، اگر صحنه‌های گوناگون آن را به دست بدهیم، این مقاله به کتابی تبدیل می‌گردد. ازین روی ناگزیر به اجمال می‌پردازم و می‌گویم که حزین کتاب جامعه را بیش از کتابهای مدرسه در مطالعه دایم خویش داشت. هیچ چیزی از عوامل و صحنه‌های زندگی از نظر وی پنهان نمی‌ماند و از همه آنها برای انگیختن معانی و مضامین تازه کمک می‌گرفت. به آنچه در زندگانی روزانه مردم اتفاق می‌افتاد توجه عمیقی داشته، با الهام گرفتن از آنها شعر خود را رنگارنگ و متنوع و دلپذیر و زنده ساخته است. نبوغ حزین از اشعارش هویدا است. او فرزانه‌ای روان‌شناس است و در اشعارش چنان نکاتی می‌آورد که نازک طبعان هم از اشعارش ملول نمی‌شوند. دیوانش از آغاز تا انجام بر تازگی سخن و نوآفرینی و چیره‌دستی وی گواهی می‌دهد. چنانچه احمد خان هاشمی نوشته:

* رئیس بخش عربی و فارسی دانشگاه الله‌آباد، الله‌آباد.

”وی آراینده چهره بلاغت و پیراینده سرو بوستان براعت است. رواق رفعت کلام وی برتر از طاق سپهر و خاطر روشن او مصقله آیینه مهر است. چنین شاعر صاحب استعداد و صاحب مایه بعد از مولانا جامی به عرصه سخنوری نیامده. اگر کسی در این معنی حجت انکار نماید و معترض شود، جز فضولی و خودپسندی نخواهد بود“^۱.

آقای محمد صادق هم درباره حزین نوشته:

”در شاعری و سخنوری مرتبه ارجمند زبان او از غایت صفا به آب زلال می ماند و کلام او نهایت آبداری نسبت به سلک لالی می رسانده“^۲.

بعضی از کوتاه نظران برآنند که تقلید از زبان و سبک شعرا و متقدمان، دوباره کاری است و بازگشت ادبی را نوعی واپس رفتن و ارتجاع می دانند، در حالی که اگر بتوانیم مفاهیم را در قالب الفاظ سخنه و زیبای قدیم که در دست شعرای جدید مورد توجه است بریزیم، هم سنت خود را حفظ نموده و هم مسایل زمان خود را طرح کرده ایم و این بالاترین حدی است که شاعری می تواند بدان برسد. حزین چنین شاعری است که توانسته است زبان فخیم شاعران را با فکر خود در هم آمیخته و از آن جوهری ساخته که کمتر شاعری توانسته است بدان دست یابد. هیچ موضوعی نیست که فکر روشن و تیزبین او را به تأمل برنیانگیزد.

اشعار او دارای مضامین اخلاقی و اجتماعی و عرفانی است. یکی از عوامل شهرت حزین کثرت اطلاعات و احاطه ای است که وی به زبانهای عربی و فارسی داشته و با زبان آوری کامل و آوردن مثالهای مناسب، اشعار خود را به مضامین دل انگیز آراسته نموده است. این امتیاز در غزلهای وی نمایان تر و چشمگیرتر است. می گوید:

جایی که به رقص آید طور از آرنی گفتن مستان لقا دانند بی هوشی مستان را
از خود چو نظر بندی دلدار نماید رو بیداردلان دانند فیض شب اسرا را
تا خود نکند فانی صوفی نشود صافی اثبات به خود کردم از نفی خود آلا را
شد عین همه عالم آن دلبر پنهانی فرقی نتوان کردن از اسم مسما را

۱. هاشمی سندیلوی، احمد علی خان: مخزن الغرایب، ص ۸۰۱

۲. نواب قنوجی بخارایی، امیرالملک سید محمد صدیق: شمع انجمن، مطبع شاهجهانی، بوپال، ۱۲۹۳ هـ/۱۸۹۶ م، ص ۱۳۰.

خواهم که نفرسایی جان از غم هجرانم اِغْفِرْ لِي وَارْحَمْنِي نَادِيْتُكَ غَفَّارًا
 انواع شعری که حزین در آنها طبع آزمایی نموده عبارتند از: مثنوی، قصیده، غزل،
 ترکیب‌بند، قطعه، رباعی و غیره، ولی در همه این انواع نمی‌توان او را استاد مسلّم
 شناخت؛ اما چیزی که به طور حتمی و قطعی می‌توان گفت این است که شعر او در
 همه انواع صریح و روشن است و در بعضی از این انواع در نهایت ظرافت و شیرینی
 است. حزین در غزل گویی سبقت از معاصران خود ربود. در کمتر شعری است که وی
 سخنان جالب و نصیحت‌آمیز را بر زبان نیاورده و اشعار خود را با کلام عارفانه و
 عاشقانه نیاراسته باشد. حزین به زندگی و همه عالم عشق می‌ورزد و آثار زندگی در
 همه اشعار او موج می‌زند. می‌گوید:

عشق می‌گویم و چون شمع لبم می‌سوزد راز پنهانی‌ام امشب به زبان افتاده است

*

می‌عشق است که عالم همه افسانه اوست

خرد پیر خراباتی دیوانه اوست

*

هنوز بلبل و پروانه در عدم بودند

که عشق روی تو گل کرد و خار خارم سوخت

اگر بخواهیم غزلیات عاشقانه او را از غزلیات عارفانه جدا کنیم، بجز در موارد
 معدود امکان پذیر نیست؛ زیرا حزین در بسیاری از غزلیات خود از موضوعات مختلف
 سخن گفته است. احاطه این شاعر بزرگ بر اساطیر ایرانی و اسلامی هم در نوع خود
 بی‌نظیر است. از مطالعه اشعارش برمی‌آید که حزین از هر گوشه تمتعی و از هر خرمن
 خوشه‌ای یافته است:

این جواب غزل دلکش سعدی است حزین که نی‌خامه آتش نفسم را دم ازوست

*

خامه خمش کن حزین این غزل مولوی است

شادی جانهای پاک دیده دل‌های عشق

غزلیاتش در عمق و اندیشه و باریکی خیال و ظرافت‌کاری به غزلیات سعدی و حافظ نمی‌رسد، ولی از حیث انسجام و روانی و سلاست بیان و فصاحت در درجهٔ اعلای شعری است و به اصطلاح سهل و ممتنع است؛ یعنی شنونده تصور می‌کند که او هم قادر است به آسانی مانند آن اشعار را بگوید، ولی هنگام عمل می‌بیند از جملهٔ ممتنع است. در دیوانش غزلهایی یافته می‌شود که او در سرودن آنها، هم از لحاظ وزن و قافیه و هم از لحاظ مضمون، از برخی از ابیات سعدی و حافظ متأثر شده است. در اشعار وی بعضی نکات و مفاهیم اخلاقی و عرفانی را می‌یابیم که هستهٔ آنها در اشعار سنایی، مولوی، سعدی و حافظ گذاشته شده است. در چنین اشعاری حزین عصارهٔ فکر و روح مطالب واحدی را در الفاظ و ترکیب کلمات مشابهی دیده است. او اصول بلاغت و فصاحت را تا حد اعجاز رعایت می‌کند و استعاره یا کنایهٔ دور از ذهنی در سخن او دیده نمی‌شود. کلام حزین برای خودش دنیایی است یا تصویری درست و زنده از دنیا است. او در کلام خود همهٔ مصایب و محاسن و یا تمام تضادها و تناقض‌ها را که در دنیا وجود دارد تصویر می‌کند. حزین در توصیف و تصویر چنین دنیایی، قدرت و مهارت عجیبی به خرج داده است. می‌گوید:

نمک عشق به داغ تو حلال است حزین که نمکدان سخن را ز تو شور دگر است
از کلک حزین زمزمهٔ عشق بیاموز مطرب بزن این پرده که رامشگر روح است
شیوهٔ شیخ حزین و راز توفیق وی در شعرگویی، به علت سیاست و توطئه -
چینی‌های مخالفان، قرن‌ها بر ادیبان و اهل قلم پوشیده ماند. خوشبختانه در عصر حاضر، شعر وی به دیدهٔ تحسین نگریسته می‌شود. شک نیست که از حیث کمیت و تنوع و تفنن در اسالیب مختلف، شعرش در موضوعات مختلف، زیبا و دلکش است. او طبعاً جمال‌دوست و زیباپسند است. چون نظرش به روی دلفریب می‌افتد، به ستایش او می‌پردازد. می‌گوید:

دایرهٔ آسمان، زاویهٔ خاکدان تنگ‌تر از نقطه‌ایست در بر پهنای عشق
او اسرار عاشقی و رموز عشق‌ورزی و نکات زیبایی را در اشعار پرسوز و گداز
خود با شوق و اشتیاق و حال در وصف جمال طلعت دوست و مظاهر آن بیان کرده

است که منظور حقیقی او نهان گردیده است. زیرا رندی و قلندری و خرابات نشینی
مفتاح رمز عشق حقیقی است که در دستش بود. می گوید:
حق را بطلب مسجد و میخانه کدامست از باده مگو شیشه و پیمانہ کدامست

*

بتی دارم که دل دیوانه اوست خراب جلوه مستانه اوست
نمی دانم به محفل این چه شمع است که جان قدسیان پروانه اوست
سروکارم بود با شعله خوبی دل من گرم آتشیخانه اوست
حزین از کوی معماران گل نیست خرابات محبت خانه اوست

حزین به تصوف مایل، و با حفظ آداب شریعت، سالک مراحل طریقت و حقیقت
به نظر می آید. مذهب او مذهب واقعی و معنوی است که مانند مذهب همه عاشقان
صادق از همه مذاهب جدا است. اصول و فروع آن را در بسیاری از اشعار خود
به تفصیل توضیح داده است. می گوید:

سواد جهان چیست در چشم عارف سواری درآمد غباری فروریخت

*

عاشق نشود شیفته حسن مجازی از شهد هوس ذایقه عشق نفور است

*

چه عجب گر رود از ناله من کوه ز جا بر لبم زمزمه عشق زبور دگر است

*

عالم تمام از رخ جانانه روشن است از یک چراغ کعبه و بتخانه روشن است
صحنه های عبرت انگیزی که در اشعارش می بینیم، ما را نیز به حسرت و یأس دچار
می کند. او زمان و ایام را آموزگار و دنیا و جهان را کاروانسرا گفته است:

طفل خامیم و ستمکاری ایام به ما ادب آموزتر از سیلی استاد آمد
تهدمت آلوده عیشیم که گلشن زادیم پر و بالی نگشودیم که صیاد آمد

شاعر از فراق یاران می نالد و به روزگاران گذشته حسرت می خورد و از بی مهری
روزگار و تفسیر احوال زمانه سخن می راند:

در راه انتظار تپد گر چنین دلم نازد به وعده ای که نداده وفا کند

خوشوقت عاشقی که فتد بی‌زبان حزین با یار مجلس آر نگه آشنا کند

*

خوش آن خزان زده بلبل که در فراق چمن

ز چاک سینۀ خود کشت لاله زار کند

از گفتار و اشعار و کردار او آشکار است که اعتقادی راسخ و ایمانی کامل به آنچه در دین مبین اسلام آمده، داشته است و همچنین به گفتار و کردار و کرامات عرفا و صوفیان کامل ایمان داشته است. هیچ‌گاه شک و تردیدی در عقاید او راه نیافته است و با افکار فلسفی و استدلال‌ات منطقی کمتر سروکار داشته و بحث و استدلال و شک و تردید را به هیچ وجه در امور دینی جایز نمی‌دانسته است. او با افکار فلسفی آشنا بوده، بلکه می‌توان گفت علاوه بر علوم نقلی از ادب و تفسیر قرآن و حدیث، علوم عقلی را نیز آموخته بوده است. چنانکه از اشعار او پیداست، اصطلاحات فلسفی را کاملاً می‌دانسته است.

حزین حُسن خدا را حس می‌کند. تزلزل و بی‌ثباتی دنیا او را نگران می‌کند. ترس از مرگ، ترس از گناه و ترس از دوزخ او را می‌لرزاند و این همه او را از دنیای انسانها به سوی خدا می‌کشاند. می‌گوید:

خدایا	به	جاه	خداوندیت	که	بخشی	مقام	رضامندیت
طمع	نیست	از	کشت	بی‌حاصلم	به	خشنودیت	کار دارد دلم
بسی	شرمسارم	ز	نفس	فضول	ز	طاعت	مکدر ز عصیان ملول
ندارم	بجز	عجز	چیزی	به	کف	شد	از کف مرا نقد فرصت تلف
به	درگاہت	آورده‌ام	عجز	خویش	سر	از شرم	بی‌برگی افکنده پیش

عجز و انکسار و قناعت و بی‌نیازی خویش را توضیح می‌کند تا ثنای خود را چنانکه خواهد خاتمه بخشید. با مطالعه اشعارش می‌توان یافت که حزین مداحی طامع نیست. صریحاً اعلام بی‌نیازی و قناعت کرده است. امثال این اشعار در دیوانش کم نیست و همه اینها دلالت بر کمال استغنا و علو طبع و بلندی همت و بی‌طمعی و بی‌اعتنایی حزین به زخارف دنیوی می‌کند و این صفات را در شاعر دیگر کمتر می‌توان

یافت. روح توکل که حزین در انسان می‌دمد، تکیه گاهی است بزرگ در مصایب زندگانی. حتی می‌گوید:

هر که را کشور دل ملک سلیمانی شد درنظر هر دو جهان دیده مور دگر است
 کون و مکان به زیر نگین قناعت است مور مرا به ملک سلیمان چه حاجت است

بیشتر اشعار حزین از فروغ انسانی و ایثار و جوانمردی نورانی است. او شیوه مردی و جوانمردی را دوست می‌دارد. همه انسانها با یکدیگر همدلی و همدردی می‌ورزند. در حقیقت آن کس که از این فضیلت بی‌بهره است، شایسته این جهان نیست. همه جا عواطف انسانی، همدلی و محبت و پیوستگی افراد بشر به صورتهای گوناگون جلوه‌گر است. درنظر حزین، احسان و نیکوکاری از هر عبادتی شریف‌تر و والاتر است. در حقیقت حزین سراینده عمیق‌ترین دردهای انسانی است. کمتر شاعری چون حزین حساس و آتشین و غمناک دیده شده و کمتر شاعری چون او، دلی لبریز از اندوه و درد داشت. از دیگر مزایای اشعار وی برگزیدگی ذات و فطرت اوست که در اشعارش منعکس می‌شود. اگر شعر شعرای متقدم را در نظر داشته باشیم، درمی‌یابیم که حزین قدرت شاعرانه را با تقلید صحیح و بجا درهم آمیخته است و نتیجه آن شده است که اشعار بلند او می‌تواند با اشعار استادان سبک خراسانی و هندی پهلو زند و همتراز باشد. شعرش شعری دلنواز و خوش آهنگ است. اگر بخواهیم برای آن لقبی اختیار کنیم، باید لقب دلفریب را بگزینیم. پس به گفته او می‌نویسم:

زیر قلم توست حزین کشور معنی این نقش ندارند خدیوان به نگین‌ها

منابع

۱. نواب قنوجی بخارایی، امیرالملک سید محمد صدیق بن حسن: شمع انجمن، مطبع شاهجهانی، بوپال، ۱۲۹۳/هـ ۱۸۹۶ م.
۲. هاشمی سندیلوی، احمد علی خان: مخزن الغریب.

